

خوبی اول و بقیہ مراجع در مراحل بعدی قرار گرفتند.

## (فصل چہارم)

### ایدئولوژی، تجربہ، تشکل

#### (روند مبارزہ در زنجان از سال ۱۳۵۰ تا سال ۱۳۵۶)

طرح نظریہ حکومت اسلامی و ولایت فقیہ کہ امام خمینی آن را بعد از تبعیدشان بہ نجف در ضمن مبحث مکاسب عنوان کردند و سپس بہ صورت کتابچہ مستقلی در نجف و ایران مخفیانہ انتشار یافت، سرفصل جدیدی در روند مبارزات اسلامی ہمہ مبارزان مسلمان ایرانی گشود کہ طبعاً روند انقلاب و مبارزہ در زنجان نیز خود بہ خود مشمول آن بود. امام بحث حکومت اسلامی را در روز چہارشنبه اول بہمن ماہ سال ۱۳۴۸ (۱۳ ذیقعدہ ۱۳۸۹ هـ.ق) در مسجد شیخ انصاری نجف شروع کردند، و در ضمن آن صریحاً خطاب بہ روحانیون و مسلمانان فرمودند: «شما باید حکومت اسلامی تشکیل بدهید». ولیکن وصول، بازتاب و تأثیر آن در شہرہایی مانند زنجان بہ گونه واقعی بعد از سال ۱۳۵۰ بود. (۱)

عنوان شدن این مطلب روح تازہ‌ای بہ کالبد نیمہ افسردہ مبارزات اسلامی روحانیت در آن ایام دمید. چرا کہ این مطلب بہ جریان مبارزات جہت و «ایدئولوژی» بخشید. بہ جرأت می‌توان گفت تا آن موقع برداشت بسیاری از مبارزان مسلمان از امر مبارزہ با دستگاہ، صرفاً یک امر سیاسی عدالت طلبانہ از باب امر بہ معروف و نہی از منکر بہ مفہوم محدود آن بود، ولی تئوری تأسیس حکومت اسلامی و ولایت فقیہ، جنبہ ایدئولوژیک آن را تقویت کردہ و ملموس ساخت. از آن بہ بعد انگیزہ مبارزہ «تغییر رژیم» بود و نہ «اصلاح» آن. در دہہ پنجاہ کتابچہ‌های حکومت اسلامی و مبارزہ بانفس

امام (ره) در میان مبارزان زنجانی به اندازه کافی توزیع شده بود، که عوامل اصلی توزیع آن طلاب و نیروهای زنجانی مقیم حوزه علمیه بودند. و لذا مبارزه در این شهر صاحب ایدئولوژی و اهداف مشخص گردیده بود. اگر همه علاقمندان راه و آرمان آیت الله خمینی آن را نخوانده بودند، دستکم گزارشی از محتوایش را به گونه شفاهی از خوانندگان آگاه آن شنیده بودند. راه افتادن رادیو صدای روحانیت مبارز بغداد نیز که توسط برخی از دوستان امام خمینی مانند آقای دعایی و غیره راه افتاده بود، مشوق و راهنمای دیگری برای شروع مبارزات جدی تر با رژیم شاه بودند. و این همه در شهر زنجان و روی مبارزان آن نیز اثر گذاشت.

به گونه ای که برخی از بزرگان به فکر ایجاد گروههای مسلح افتادند. مرحوم سید مجتبی موسوی یکی از ائمه جماعات مهم و معروف زنجان از جمله این افراد بود که با پیگیریهای مستمر توانست خود را با شهید اندرزگو مربوط ساخته و مقدمات تأسیس یک گروه مسلح و اقدامات مسلحانه علیه رژیم شاه را تدارک نماید. لیکن فعالیتهای او لو رفته و دستگیر شد و عملیات پیش بینی شده ناکام ماند. آقا حاج احمد جلالی (پدر خانم و هم پرونده ایشان در زندان) در این باره می گوید:

«در سال ۱۳۵۰ آقا سید مجتبی دستگیر و به تهران منتقل شد. روز بعد در تهران ساوا کیها به منزل ما آمدند. اتفاقاً آن شب آیت الله موسوی (امام جمعه فعلی زنجان) نیز در منزل ما بودند. رئیس آن تیم که احتمالاً سروان بود، وارد اتاق بیرونی که حاج آقا آنجا نشسته بودند شد و به ظاهر عذرخواهی کرد و گفت: حاج آقا ببخشید که ما بد موقعی آمده ایم. مأمورین مشغول تفتیش منزل شدند. در زیر زمین صندوقچه ای داشتیم که لباسهای زنانه درونش بود. یکی از ساوا کیها قفل در آن را شکست و دیگری گفت زیاد ضرر نزن، ولی به محض دیدن لباسهای زنانه دست نزدند و این مقدار را رعایت کردند. در حین بالا رفتن از پله ها، یکی از مأمورین که من از لهجه اش حدس زدم زنجانی است، گفت که: چیزی نیست ناراحت نباش. ساوا کیها مدتی منزل را گشتند و از آنجایی که اعلامیه های حضرت امام (ره) و کتابهای ممنوعه آن روز را، که در منزل ما بود خانواده در لابلای رختخوابها در زیر زمین منزل پنهان کرده بودند، مدرکی بدست نیاوردند، موقع رفتن گفتند که چند ساعتی باشما کار داریم بیایید برویم، که این چند ساعت، ۹۴ روز

بازداشت بود.

متأسفانه پذیرایی خوبی از ما نکردند، ۴۹ روز بدون ملاقات در زیر زمین که ۲۴ ساعتش یکی بود و فقط یک لامپ کوچک بیرون سلول همیشه روشن بود که به زحمت جلوی پایمان را می‌دیدیم. سلول ما تقریباً محلی بود به ابعاد  $۲/۵۰ \times ۱/۷۵$ ، گاهی ۵ نفر و گاهی سه نفر در آنجا بودیم. هم سلولی من یک طلبه اصفهانی به نام سید حسین بود که در اهواز منبر می‌رفته و دستگیر شده بود، و یک نفر مهندس برق به نام شاهرخشاهی اهل کرمانشاه و رئیس اداره برق سقز بود، و فرد دیگری که اهل مشهد بود که می‌گفت: ساواک برادرم را کشته و مرا به عنوان قاتل دستگیر کرده است. محل بعدی ما سلولی بود نزدیک اتاق شکنجه. بعضاً از سوراخ در نگاه می‌کردیم، شکنجه‌گرها به صورت نوبتی و چهار نفره زندانیها را شکنجه می‌کردند. وسایل شکنجه‌شان، شوک الکتریکی و کابل بود و مرتب روی زندانیها آب می‌ریختند و بعضاً حداقل سه ساعت شکنجه یک نفر طول می‌کشید.

بعد از این مدت ما را به محل دیگری بردند که در نزدیکی سلول آقا سید حسین ناصری بود، ایشان قرآن را با صدای بلند می‌خواندند، البته من بعدها فهمیدم که ایشان بودند. بعدها آقای ناصری به من می‌گفتند که من صدای شما را شنیدم و می‌دانستم که شما هستید. در آنجا یکی از هم سلولی‌هایم سید حسین نامی بود نقاش و اهل تهران. زمانی که دانست من اهل زنجان و با مرحوم آقا سید مجتبی هم پرونده‌ام، گفت: من در اتاق انتظار نشسته بودم و آقا سید مجتبی را بازجویی می‌کردند. بازجو می‌گفت: شما با لیبی رابطه دارید. آقا سید مجتبی در جواب با شهامت تمام گفت: من رابطه ندارم ولی اسلام هم، مرز ندارد و اگر هم رابطه‌ای داشته باشم مسأله‌ای نیست. آن طوری که هم سلولی‌های مرحوم آقا سید مجتبی می‌گفتند ایشان را خیلی شکنجه کرده بودند، ولی خودشان حتی یک کلمه هم در این رابطه چیزی نمی‌گفتند.

عامل دستگیری مرحوم آقا سید مجتبی (ره) اعترافات فردی بود به نام تقدسی، که از روابط مرحوم آقا سید مجتبی با شهید علی اندرزگو آگاهی داشت، و فرد دیگری به نام عباس مقدر، که جهت خرید سلاح با مرحوم آقا سید مجتبی به اراک رفته بودند و

انفجار کیوسک پلیس سرچشمه تهران را طرح ریخته و تدارک امکانات کرده بودند.»<sup>(۱)</sup> پس از مدت اندکی از دستگیری سید مجتبی موسوی، همفکر معروف او در زنجان آقا شیخ محمد شجاعی نیز دستگیر و زندانی گردید. همچنین سید حسین ناصری و بعد از یک سال شیخ اسدالله بیات دستگیر و محبوس شدند که مجموع اینها تأثیر مثبتی در جدی تر شدن و هویت یافتن مبارزان اسلامی شهر زنجان گذاشت. در زمستان سال ۱۳۵۳ جمعی از طلاب و روحانیون زنجانی مقیم قم و فعال در هر دو شهر زنجان و قم، مانند آقایان سیف الدین محمدی، حسین بهرامی، کاظم حاج میری، نگارنده (شکوری)، قدرت الله شجاعی و یعقوب تیموری و دیگران دستگیر و زندانی شدند، و این خود آغاز تحولی دیگر در تاریخ مبارزات روحانیون و مردم زنجان بود.

در این مقطع، دیدارهایی که میان مرحوم حاج سید هاشم موسوی یکی از علمای بزرگ شهر زنجان و امام جماعت مسجد ولیعصر (ملا) و سرپرست مدرسه آن و حضرات آیات منتظری و مشکینی صورت گرفت، عملاً موجب تحولات اساسی در اندیشه و رفتار ایشان گردید. مرحوم آقا سید هاشم موسوی از برادر زادگان مرحومین حاج سید ابوالفضل مجتهد زنجانی و حاج آقا رضا زنجانی بود و شخصاً نیز عالم آگاهی به شمار می رفت، و لذا دیدار ایشان با این دو عالم و دیگر هواخواهان امام خمینی (ره) که خود آقا سید هاشم نیز از شاگردان او بود موجب تحول فکری آن مرحوم گردید. او با آیت الله منتظری یک ملاقات بیشتر نداشته است که در زنجان و در خانه خودش صورت گرفته بود، ولیکن یک تابستان را میزبان آقای مشکینی بود و با او حشر و نشر داشتند. رفت و آمد طلاب و روحانیون مبارز به ویژه آقای قربانعلی ذوالقدری به منزل ایشان نیز در این دگرگونی بسیار مؤثر بوده است. و لذا هر چند که آن مرحوم از نظر محاوره و بیان مطلب، دشوار سخن می گفت و حرفهایش برای افراد درس نخوانده به سختی مفهوم بود، با این حال در مدت چند سال به نحو چشمگیری مسجد او پر از جمعیت گردید و او در قالب مباحث تاریخی اسلام در بالای منبر مسائل حکومت اسلامی و ضرورت آن را بازگو می کرد که بسیار مؤثر بود. در آن مقطع افتتاح حسینیه ارشاد در تهران و پخش

سخنرانیها و افکار مرحوم دکتر علی شریعتی به صورت کتاب و نیز علنی شدن وجود تشکیلاتی به نام «سازمان مجاهدین خلق ایران» که به هر حال (و هر چند که به گونه وارونه) دم از اسلام و مبارزه مسلحانه و تغییر رژیم سلطنتی می‌زد، در تقویت جنبه‌های ایدئولوژیک نهضت موثر افتاد، و این قضیه شاید در شهرهایی مانند زنجان که برخی از عوامل اصلی آن سازمان همچون سرگرد علی محبی و نیز یکی از پایه‌گذاران آن یعنی مهندس سعید محسن از اهالی آن شهر بودند، تأثیر و بازتاب بیشتر داشته است.

ابتدا طرفداران امام و حتی طلبه‌ها و روحانیون، «تمایز ایدئولوژیک» موجود بین راه امام و راه آنان را احساس و درک نمی‌کردند، و لذا همه اینها را یک جریان و صاحب یک ایدئولوژی فرض می‌کردند. لیکن با گذشت زمان و پیش آمدن برخی از حوادث مانند اعلان «ارتداد» موسوم به «تغییر مواضع ایدئولوژیک» از طرف گروهی از اعضای اصلی آن سازمان، این افراد مبارز نیز به خود آمده و به تدریج تفاوت و تمایز ایدئولوژیک راه امام و دیگران را احساس کردند، و در واقع در راه دست یافتن به یک ایدئولوژی ناب و خالص اسلامی و انقلابی صاحب «تجربه»‌های نوینی گردیدند که بسیار ارزشمند بود.

بعد از آن، طلبه‌ها و دانش‌آموزان، بازاریان و دانشجویان انقلابی طرفدار راه امام خمینی، حرکات و تلاشهای مبارزاتی خود را در زنجان، سازمان یافته ساخته و تشکلهای غیر رسمی و بی‌نامی را به گونه پراکنده در سطح شهر، مساجد و مدارس پدید آوردند. در این مجامع معمولاً بحثهای ایدئولوژیک مانند بحثهای مربوط به محتویات کتابهای دکتر شریعتی، کتاب شهید جاوید، کتابهای مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی و آثار امام خمینی و دیگران فراوان بود. در جلسات دانشجویی و دانش‌آموزی کار روی آیات قرآن مجید و استخراج دسته‌بندی و حفظ آیه‌های مربوط به مبارزه و جهاد بیش از محیطهای طلبگی و حوزه‌ای بود.

کاملاً محسوس بود که نیروهای جوان تازه رشد یافته اسلامی در آن بحران ایدئولوژیک، نیاز شدیدی به خوراک فکری و مطالب ایمانی و اعتقادی استوار دارند. و لذا مسجد ولیعصر (ملا) که تحت مدیریت مرحوم آیت‌الله حاج سید هاشم موسوی بود، با هماهنگی و پذیرش خود ایشان به مرکز تجمع و کانون نهضت اسلامی تبدیل شد، و

قرار بر این گردید که هر از چندگاهی یک فرد باسواد، لایق، و آشنا به زبان روز و علوم اسلامی به آنجا دعوت شود تا برنامه‌هایی را اجرا کند.

ظاهراً نخستین شخص مدعو برای این منظور آیت الله میرزا علی مشکینی بود که از طریق آقای قربانعلی ذوالقدری (به بهانه گذراندن تعطیلات تابستانی) به آنجا دعوت شده و مفید واقع شدند. بعد از ایشان از فضیلت مبارز دیگر دعوت به عمل آمد و در آنجا یک کانون مؤثر و سامان یافته انقلابی پدید آمد و جوانان پر شور یکی پس از دیگری به میدان آمده و مدیریت مجالس را بر عهده گرفتند که در این میان مخصوصاً می‌توان از «برادران بهمنی» و تلاش گسترده آنان یاد کرد.

آقای مصطفی ناصری یکی از افراد حاضر در صحنه‌های نهضت اسلامی زنجان، در باره این قبیل دعوتهای تبلیغاتی و آثار مفید آن چنین می‌گوید:

«از دیگر علمای بزرگوار می‌توان از آیت اله مشکینی نام برد که یک تابستان در زنجان اقامت داشتند و منزلی برای ایشان در نظر گرفته شده بود. البته بیشتر جلوس و رفت و آمد ایشان در منزل مرحوم آقا سید هاشم موسوی بود، چون جوانهای انقلابی هم در آنجا تجمع می‌کردند. آیت الله مشکینی در مدت اقامتشان نماز جمعه می‌خواندند، تفسیر سوره صاد که به قلم آیت الله مشکینی است بیشتر در سهایی است که در زنجان در مسجد ملا بیان فرموده‌اند، و استقبال از مجالس ایشان خیلی خوب بود و همیشه در مسجد ازدحام می‌شد. مسجد ملا عملاً به یکی از کانونهای انقلابی تبدیل شده بود و همان زمان نامش تبدیل به مسجد ولی عصر شد. آقای هادی غفاری یکی از کسانی بود که در آنجا سخنرانی می‌کرد و حتی گاهی با لباس مبدل بیرون می‌رفت. از دیگر آقایان آقای شیخ اکبر رضوانی بود که سخنرانی می‌کرد. سه تکبیر با صدای بلند گفتن بعد از نماز را ایشان به مردم القا نمودند، دعای وحدت را هم ایشان به مردم تعلیم دادند. این کارها ادامه داشت تا رمضان سال بعد پیش آمد که یادم هست آقای به نام آقای وحید آمدند و تا شب ۲۱ مسائل کلی را بیان نمودند و در شب ۲۱ هر چه را که می‌خواستند گفتند و پرده از جنایت رژیم برداشتند، این حرکت ادامه داشت و روحانیون هدایت مردم را عهده‌دار شده بودند. البته آقای شجاعی آن روحیه قبلی را نداشت ولی مرحوم آقای موسوی تفاوت نکرده بود و کما فی السابق کار می‌کردند. علاوه بر این به دلیل ضرورت یک محوریت در

مسائل انقلابی همه طلبه‌ها، روحانیون و جوانهای انقلابی در منزل مرحوم آقا سید هاشم جمع شده بودند تا پراکنده نباشند.»<sup>(۱)</sup>

همانطوری که در سخنان آقای ناصری نیز اشاره شده، بعد از آقای مشکینی از آقای علی اکبر مکارم معروف به «رضوانی» دعوت شد تا در ماه مبارک رمضان ظهرها و شبها در آن مسجد برنامه سخنرانی پیاده کنند. برنامه‌های ایشان در آن سال در رشد و گسترش اندیشه انقلاب اسلامی در زنجان بیش از حد تصور مؤثر افتاد، به گونه‌ای که می‌توان گفت که همه و یا اغلب مساجد شهر خالی از جمعیت گردید، چون همه هجوم آوردند به مسجد ولی عصر برای شنیدن سخنان و برداشتهای انقلابی آقای رضوانی از آیات و روایات. در آن سال مسجد ولی عصر در واقع به محل بازیابی نیروهای انقلابی و اسلامی نسبت همدیگر تبدیل شده بود.

در آن سال به موازات برنامه‌های آقای رضوانی (طبق دعوت مرحوم حاج سید هاشم و صلاح‌دید شماری از دوستان) قرار بر این بود که نگارنده این سطور نیز عصرها بعد از آقای رضوانی و نیز شبها قبل از ایشان برنامه سخنرانی داشته باشیم. لیکن عملاً سه جلسه بیشتر دوام نیاورد، چون به دلیل بومی و شناخته بودن، مرا به شهربانی احضار کرده و مانع ادامه برنامه‌ها شدند. لیکن «برنامه دعوت» تا سال پنجاه و هفت همچنان ادامه داشت که بعدها علاوه بر مسجد ولیعصر، «حسینیه» و «مسجد میرزایی» واقع در بازار پایین نیز به مراکز و کانونهای انقلابی زنجان افزوده شده بود. البته مساجد و تکایای دیگر نیز بودند و لیکن مدعو غیر بومی نداشتند. در طول آن سالها کسانی مانند جلال گنجه‌ای، هادی غفاری، صالحی نجف آبادی و بسیاری دیگر به زنجان رفته و خطابه‌های سیاسی - دینی ایراد کردند.

در میان همه اینها، برنامه‌های آقای رضوانی بسیار مؤثر و دگرگون ساز بود و بخشی از سخنرانیهای ایشان در آن مسجد که درباره شهادت و ارزش شهید از نگاه قرآن و روایات بود، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به صورت کتاب توسط خودشان تدوین شد و توسط انتشارات هجرت در قم به نام «فلسفه شهادت» به چاپ رسید.

البته باید یادآور شویم: کسانی که در تنظیم و اداره برنامه‌های مسجد ولیعصر و دیگر کانونهای انقلابی شهر زنجان در این مقطع فعالیت داشتند، همه و صددرصدشان طرفدار اعضای راه امام (ره) نبودند. از سمپاتیهای مجاهدین خلق نیز در آن برنامه زیاد بودند، مانند مجتبی درگاهی، برادران بهمنی (مخصوصاً آقای رضا بهمنی)، فرج‌الله رغوئی و کسان دیگر که اغلبشان بعد از پیروزی انقلاب به اتهام اقدام به کارهای مسلحانه اعدام شدند، و لذا می‌بینیم که در کنار کسانی مانند آقای مشکینی و رضوانی و غیر اینها، شخصی مانند شیخ جلال گنج‌های نیز دعوت می‌شده است که از عوامل و سمپاتیهای شناخته شده آن سازمان بود.

از سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ گروه‌های سیاسی متمایز از خط امام، مانند سازمان مجاهدین در زنجان فعالیت گسترده داشتند، ولیکن فعالیت آنان عملی نبود، بلکه یدئولوژیک و تبلیغاتی بود. و لذا می‌بینیم که در زنجان و شهرهای تابعه در فاصله یاد شده هیچ‌گونه اقدام و حرکت مسلحانه‌ای علیه رژیم شاه توسط آنان صورت نگرفته است. آنان در این شهر بیشتر به نیروسازی و تبلیغات سازمانی مشغول بودند. به ویژه از نام «سعید محسن» که متولد زنجان و از خانواده مذهبی سرشناس، مورد احترام و معروفی بود، در جهت اهداف خود استفاده فراوان می‌کردند. نخستین بهره‌برداری گسترده از این جریان در زنجان در سال ۱۳۵۱ بود که سعید محسن و همفکران او در تهران توسط رژیم شاه به جوخه اعدام سپرده شدند. در آن زمان با تمهیداتی که صورت گرفته بود، توسط روحانیون و علما در مسجد جامع (مسجد سید) برای آنان مجلس ترحیم گرفته شد. این مجلس ترحیم برگزار شد، و فقط طلبه‌ها توانستند حضور پیدا کنند که در داخل مسجد بودند و قرآن می‌خواندند، از شرکت علما (از طریق پیامهای تهدید آمیز ساواک) و از مشارکت مردم از طریق گماشتن نیروهای نظامی به اطراف مسجد ممانعت به عمل آمد. گویا فقط از علمای معروف شهر، مرحوم حاج سید هاشم موسوی و یکی دو نفر دیگر شرکت کرده و در آن مجلس حضور یافته بودند.

از دیگر حرکات مسلحانه ضد رژیمی که در منطقه زنجان در اوایل دهه پنجاه صورت گرفت، ماجرای مرموز مربوط به شخصی به نام بهمن حجت کاشانی در یکی از روستاهای خرمدره است. او یکی از خویشاوندان نزدیک تیمسار حجت کاشانی از



امیران مقرب دربار بود، که در غاری در حومه خرمدره همراه با اسلحه پناه گرفته بود و در برابر نیروهای مسلح ژاندارمری مدت قابل توجهی به مقاومت پرداخت و در مطبوعات آن روز ایران موجب به راه افتادن سر و صدا و جنجال گردید. اقدام مسلحانه او به ویژه با توجه به خویشاوندی اش با تیمسار یاد شده جالب توجه بود. در آن ایام منابع خبری رژیم اعلام داشتند که او معتقد به دین تازه‌ای است و خود را پیامبر مبعوث می‌داند. لیکن ماهیت واقعی این حرکت مرموز و سرکوب غیر منتظره آن هنوز هم معلوم نگردیده است.

در پایان این فصل لازم است به یک نکته مهم و پایه‌ای نیز اشاره کنیم. و آن نقش مثبت و تأثیرگذاری شگفت‌انگیز بازداشتها و حبسهای مبارزین به ویژه طلاب و روحانیون، توسط ساواک و رژیم سلطنتی پهلوی در گسترش و تعمیق روند مبارزات انقلاب اسلامی است. در زنجان این مسأله شاید بهتر از برخی نقاط دیگر قابل لمس است، چون افراد مبارز و زندان رفته فراوانی داشته است. در آن ایام با دستگیری و زندانی شدن یک فرد مذهبی (مخصوصاً معمم و روحانی) طیف گسترده‌ای از خویشاوندان و همسایگان او نسبت به بی‌دینی و وابستگی خارجی شاه و عوامل رژیم او مومن می‌شدند و به طیف بی‌تفاوتها و یا مخالفین رژیم می‌پیوستند. از طرف دیگر، خود فرد زندانی در محیط زندان از نظر سیاسی و آگاهیهای مبارزاتی پرورده و ساخته می‌شد، به گونه‌ای که یک فرد ساده وقتی پس از یک سال و یا چند ماه تحمل زندان، آزاد می‌شد، خودش تبدیل به یک محور و الگوی مبارزه می‌گردید و افرادی را به بهانه‌های گوناگون و عناوین مختلف به دور خود جمع می‌کرد و به مبارزه اش شدت می‌بخشید.

به ویژه در محیطهای مدارس دینی و حوزه‌های علمیه این امر بسیار رایج بود. از زنجان نیز روحانیون و طلاب زیادی از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۷ دستگیر و زندانی شدند که هم نفس دستگیری آنان، تأثیر بسیار مثبت برای زمینه‌سازی تشکل و کسب هویت مبارزاتی جناح مبارزان داشت، و هم بعد از آزادی‌شان از زندان در این قضیه مؤثر واقع می‌شدند. اسامی شماری از روحانیونی که در آن مقاطع (از زنجانیان) دستگیر و زندانی شده‌اند از این قرار است:

حاج آقا عزالدین حسینی امام جمعه (تبعیدی از زنجان) - سید حسین ناصری -

سید مجتبی موسوی - شیخ محمد شجاعی - شیخ اسدالله بیات - شیخ علی خاتمی - شیخ قدرت الله شجاعی - شیخ یعقوب تیموری - شیخ سیف الدین (ذکرالله) محمدی - شیخ حسین بهرامی - شیخ کاظم حاج میری - شیخ حسین کریمی - و نگارنده این سطور (دوبار محکومیت).

البته کسانی هم بودند که عملاً دستگیر و زندانی نشدند ولی نقش زیادی داشته‌اند. مانند شیخ قربانعلی ذوالقدری و امثال ایشان از روحانیون و مرحوم استاد رضا روزبه از دانشمندان غیر معتم و گرداننده هیأت ویژه زنجانیان مقیم تهران و مدرسه علوی که وجودش در تربیت و آگاهی بخشی زنجانیان و غیر زنجانیان بسیار مؤثر بوده است. از غیر روحانیون نیز بودند مانند حاج احمد جلالی، محمود مجتهدی (دیزجی)، کریمیان، مسعود حریری، رجب بیگلری، محمود صارمی، عبدالله محسن، علی دانش پژوه، ایرج شریعتی، و امثال اینان که بعضاً وابستگی گروهی و سازمانی داشتند مانند عبدالله محسن، و برخی دیگر ناوابسته به گروه خاصی بودند، هر چند که ممکن است بعداً در زندان و یا خارج از زندان وابستگی پیدا کرده باشند.

در شهر نسبتاً کوچکی مانند زنجان خانواده‌هایی که زندانی سیاسی داشتند، عملاً در بین مردم محترم و سرشناس می‌گردیدند. این احترام که از طرف مردم اعمال می‌شد یا از باب ترحم و دلسوزی و همدردی بود و یا از بزرگ نگری نسبت به این قبیل افراد و خانواده‌های ایثارگر و پیشگام، در هر حال موجب دلگرمی مبارزان می‌گردید. به عنوان مثال، خود این نگارنده، محبت‌های بسیار صمیمانه‌ای را که از طرف مردم و خویشاوندان و آشنایان بعد از آزادی‌ام از زندان در سال ۱۳۵۶، دیده‌ام، از شدت شکوهمندی و صادقانه بودنش هرگز فراموش نکرده‌ام و نخواهم کرد. برخورد مردم مسلمان با دیگر زندانیان آزاد شده نیز همین گونه بود.

## نتیجه مطالب این فصل

- با مرور مجدد در مطالب این فصل می‌توان نتایج عمده ذیل را از آن بدست آورد:
- ۱- بازتاب تنوری حکومت اسلامی بر پایه ولایت فقیه که امام آن را در نجف مطرح کردند، در سالهای ۱۳۵۰ و بعد از آن در شهرزنجان تاثیر مثبت خود را به جای گذاشت و به مبارزه اسلامی نیمه افسرده آن روز روح و ایدئولوژی بخشید، و در نتیجه انگیزه و توان مبارزاتی هواخواهان راه امام خمینی را مضاعف گردانید.
  - ۲- به اصطلاح سازمان مجاهدین خلق ایران نیز به دلیل زنجانی بودن برخی از اعضای مهم و یکی از اعضای مؤسس آن (سعید محسن)، در زنجان به ویژه در میان قشرهای نوجوان و جوان، تاثیر ایدئولوژیک قابل توجهی داشت، و از این نظر فعال بود.
  - ۳- در آغاز ایدئولوژی راه امام و ایدئولوژی سازمان یاد شده از طرف مبارزان مسلمان زنجان یکی فرض می‌شد که گویا هر دو در پی پایه‌گذاری «حکومت اسلامی» هستند، لیکن به مرور زمان و روشن شدن ماهیت ایدئولوژیک آن، تفاوتها و تمایزات این دو بینش و آرمان آشکار گردید و معلوم شد هر یک از این دو عقیده و ایدئولوژی نتایج متفاوتی را در پی خواهند داشت و لذا در بین مبارزان و مخالفان رژیم شاه در زنجان عملاً نوعی «جدایی» افتاد که شکاف آن روز به روز افزونتر و عمیقتر می‌گردید.
  - ۴- از سال ۵۶-۱۳۵۰ در روستاهای زنجان گاهی، حرکات مردمی تندى علیه خونین که عوامل مستقیم رژیم بودند، پدید می‌آمد و احياناً منجر به دخالت سرکوبگرانه نیروهای ژاندارمری می‌گردید که نمونه‌هایی از آن در طارمات و دوتپه به وقوع پیوست. همچنین یکی از روستاهای این منطقه شاهد درگیری خونین یکی از افراد وابسته به خانواده‌های حکومتگر (تیمسار حجت کاشانی) و نیروهای ژاندارمری بود که ماهیت آن هنوز هم ناشناخته و مرموز است.
  - ۵- بالاخره در این مقطع، در زنجان نیروهای اسلامی اصیل از گروهها و سازمانهای مخالف رژیم شاه، راه خود را کاملاً جدا ساخته و تشکل و انسجام پیدا کرده و از راه دعوت سخنرانان غیر بومی در شتاب بخشیدن به مبارزه، علنی ساختن آن و تقویت ایدئولوژیک نیروهای طرفدار نهضت اسلامی کوشش و برنامه‌ریزی فراوان کردند؛ و این، دستاورد تجربه‌های طولانی مبارزه بود و مرحوم حاج سیدهاشم موسوی محور آن تلقی می‌شد.